

ویژگی های مفاهیم ذهنی ۲ Mental Concepts 2

مقدمه: در جلسه دوازدهم وارد موضوع مفاهیم ذهنی شدیم. یادآور شدیم که یکی از توانایی ها و قابلیت های مغزی انسان که به او امکان فکر کردن میدهد، مفهوم سازی است. انسان برای پدیده های جهان خارج، در ذهن خود مفهوم می سازد و با آن مفاهیم به پدیده مورد نظر فکر میکند. مفاهیم ذهنی به نوعی ابزار اندیشه انسان هستند.

ما از واژگان زبانی که با آن سخن میگوییم، استفاده میکنیم و بر روی مفاهیم ذهنی خود اسم می گذاریم. اینکه زبان چقدر بر تفکر تاثیر می گذارد، همواره یکی از موضوعات مورد بحث در میان فلاسفه، روانشناسان و زبان شناسان بوده است. آیا زبانی که صحبت میکنیم تعیین کننده طرز فکر ماست؟ به بیانی دیگر، گویشور زبان فارسی بودن به منزله در اختیار داشتن نوع بخصوصی از تفکر است؟ آیا جهان ما ساخته و پرداخته زبانی است که به آن سخن می گوئیم؟

در این زمینه، یعنی چگونگی تاثیر زبان و فکر بر یکدیگر، محققان با هم اختلاف نظر دارند. نظریه نسبیت زبانی سایپر و ورف به وجود رابطه سیستمی بین زبان و تفکر تاکید دارد. این دو زبان شناس امریکایی ابتدا زبان را تعیین کننده نوع تفکر دانستند (نظریه قطعیت زبانی Language Determinism) ولی بعدها نظریه خود را تعدیل کردند و گفتند زبان بر شکل گیری تفکر تاثیر گذار است (نظریه نسبیت زبانی Language Relativism). این نظر تعدیل شده بیشتر مورد قبول دیگر زبان شناسان قرار گرفت.

آنچه مورد توجه این زبان شناسان قرار گرفت این بود که مردمی که به زبان های گوناگونی تکلم میکنند، درک و فکر متفاوتی نسبت به جهان دارند یا به بیانی دیگر کسانی که به زبانهای مختلف صحبت میکنند، جهان بینی های متفاوتی پیدا میکنند. در اینجا قصد نداریم به بحث در باره رابطه زبان و تفکر بپردازیم. موضوع ما چگونگی شکل گیری مفاهیم ذهنی و استفاده از آنها در تفکر است. مفاهیم ذهنی، بطور ناخودآگاه در ذهن ما صورت بندی میشوند.

ما در جلسه قبل به تاثیر محیط بر شکل گیری تفکر در انسان اشاره کردیم. میتوانیم تاثیر زبان بر تفکر را هم در همین چارچوب ببینیم و به بحث خود ادامه دهیم.

آنچه لازم است مورد توجه ما قرار گیرد این است که استفاده مشترک گویشوران یک زبان از واژگانی که برای مفاهیم فکری بطور قراردادی انتخاب شده، سبب میشود دچار این توهم شویم که مفاهیم

ذهنی هم در ذهن های ما یکسان هستند. یعنی وقتی از مفهوم ذهنی آزادی یا مدرسه استفاده می کنیم همه در باره مفاهیم ذهنی یکسانی صحبت میکنیم حال اینکه اصلا اینگونه نیست و هر کس مفاهیم ذهنی خود را در ذهن برای پدیده ها دارد.

هر چند همه به ظاهر میگوییم **مدرسه** اما نحوه ساخت این مفهوم ذهنی در بین افراد متفاوت است. اگر تصویر یک اسب را به شما نشان دهم، و از شما سوال کنم این چیست؟ تقریباً همه شما پاسخ یکسانی خواهید داد. خواهید گفت معلوم است این یک اسب است. اینکه همه ما از اسامی به ظاهر یکسانی استفاده میکنیم نباید ما را دچار این اشتباه کند که در ذهن ما مفاهیم یکسانی برای این پدیده ها ساخته شده است.

بهتر است اینجا مثال دیگری را مورد توجه قرار دهیم تا منظور خود را بهتر و روشنتر بیان کنیم. اگر تصویر یک سگ را به شما نشان دهم و پرسم این چیست همه شما خواهید گفت این یک سگ است ولی در عین حال میدانید که این حیوان در ذهن ها به شکلهای متفاوتی مفهوم سازی می شود. مثلاً بعضی ها سگ را نجس میدانند و برخی دیگر نه.

اگر میخواهیم استفاده موثری از تفکر داشته باشیم باید شناخت مناسبی از این قابلیت فکری یعنی مفهوم سازی داشته باشیم. چرا توجه به این قابلیت فکری مهم است؟ چون ما پدیده های جهان خارج را بر اساس مفاهیم ذهن خود فهم و تجربه میکنیم.

لازم است ما این قابلیت فکری را بخوبی بشناسیم و آنرا آگاهانه و نه سر خود انجام دهیم تا مفاهیم ذهنی ما حداقل شباهت بیشتری با پدیده های که بر آنها دلالت می کنند باشند.

لازم است به این مطلب اشاره کنم آنچه در اینجا بیان میکنیم با مطلبی که افلاطون در باره عالم مثل میگفت تفاوت دارد. افلاطون بر این باور بود که جهانی که ما تجربه میکنیم سایه ای است از جهان اصلی که به آن *world of ideas* می گفت. او عالم حقیقی را عالم مثل می دانست و جهانی که ما آنرا تجربه میکنیم تقلیدی و سایه ای از آن عالم حقیقی می انگاشت. همانطور که میدانید ارسطو این دیدگاه افلاطون را به تمامی رد کرد.

ارسطو میگفت انسان می تواند ادراک حسی خود را تبدیل به اندیشه کند و اندیشه هایش را در قالب الگوهای ذهنی طبقه بندی و سازمان دهی کند. بدین ترتیب در ذهن انسان مفاهیم مختلف به تدریج ایجاد می شوند، مفاهیمی نظیر کوه و درخت.

ما بر اساس دنیای درون ذهن خود که تشکیل شده از مفاهیم ذهنی بی شمار است، دنیای بیرون ذهن خود را میفهمیم و با آن در تعامل قرار می گیریم.

در ادامه این بحث به برخی ویژگیهای مفاهیم ذهنی اشاره میکنیم. مفاهیم ذهنی چند ویژگی دارند که باید به آنها توجه کرد:

اولین ویژگی این است که مفاهیم ذهنی یا کانسپت ها به تدریج در ذهن مفهوم سازی میشوند. یعنی اینکه روندی را طی میکنند تا دقیقتر بر پدیده مورد نظر دلالت کنند. مثلاً

کودک در وهله نخست ممکن است فقط یاد بگیرد که **زرد** آدم بدی است و بعدا به تدریج مفهوم دقیق تری از این پدیده در ذهنش شکل میگیرد. گاهی مفهوم سازی در روند تدریجی خود با تعمیم بیش از حد یا **overgeneralization** شروع میشود و مدت زمانی طول میکشد تا معانی دقیق تر شوند. مثلا ممکن است کودک در ابتدا از لیبل **سگ** برای همه حیوانات اطراف خود استفاده کند تا کم کم متوجه شود که دیگر حیوانات مثل **گره** و **موش** و **گوسفند** هر کدام لیبل خودشان را دارد. بسیاری از کودکان به مردانی که در خانواده یا فامیل می بینند میگویند **عمو**.

دومین ویژگی این است که ساخت تدریجی مفاهیم ذهنی به آنها ویژگی سیال و دینامیک بودن میدهد و آنها را در **رابطه دوسویه با محیط** قرار میدهد. در اینجا ما شاهد رابطه پیچیده ای بین ذهن و محیط هستیم. از طرفی مفاهیم ذهنی هر شخص مبنا و ملاک ادراک و فهم او هستند و نقش تعیین کننده ای در نحوه پردازش داده ها ایفا می کنند. به همین دلیل آنها را به عنوان ابزار تفکر مورد توجه قرار می دهیم. از سوئی دیگر این مفاهیم ذهنی خود در تعامل با داده های محیطی دچار تغییر میشوند. مفاهیم ذهنی ما متناسب با تجربیات و معلومات جدیدی که کسب میکنیم تغییر می کنند. لذا توجه به ماهیت دینامیک و سیال مفاهیم ذهنی و رابطه دوسویه با داده های محیطی حائز اهمیت است.

کانسپت ها از سوئی **مبنای** درک و فهم ما هستند و ما ایده هایی را که به ذهنمان وارد میشود را متناسب با کانسپت هایی که در ذهن داریم معنا میکنیم. از سوئی دیگر ممکن است این کانسپت ها تحت تاثیر ایده هایی که به ذهن وارد میشوند قرار بگیرند و خودشان دچار دگرگونی شوند. مثلا کسی که در گذشته رضاشاه پهلوی را فردی خائن می دانسته و اکنون فکر میکند آن تصور قبلی اشتباه بوده است و به این شخصیت ارادت پیدا کرده دچار این تغییر در مفهوم ذهنی شده است. توجه داشته باشیم مفهوم سازی میتواند تا سالهای سال ادامه داشته باشد، یعنی کانسپت ها دائما دچار تحول معنایی میشوند شاید کانسپت **عشق** یا **آزادی** یا حتی **بهشت** در ذهن هر یک از ما طی همین چند سال گذشته تغییراتی کرده باشد.

تغییر در مفاهیم ذهنی به عوامل مختلفی بستگی دارد. در اینجا اشاره به دو مفهومی که پیازه در توضیح رشد شناختی کودک مورد استفاده قرار داد، مفید است.

پیاژه در بحث **cognitive development** یا رشد شناختی میگوید دو فرایند **accommodation** و **assimilation** در ذهن میتواند فعال باشد.

همگون سازی یا assimilation زمانی اتفاق می افتد که ذهن در تعامل با داده های محیطی سخت عمل میکند و سعی میکند برای جلوگیری از تغییر خودش، دنیای بیرون را تغییر بدهد، یعنی داده ها را تغییر میدهد.

در مرحله **انطباق** یا accommodation، ذهن با توجه به تجربه جدیدی که بدست می آورد مقاومت نشان نمیدهد و این آمادگی را از خودش برای تغییر نشان میدهد. در اینجا ذهن در مواجهه با واقعیت دنیای خارج، این آمادگی را نشان میدهد تا ساختارهای خودش را تغییر دهد، تا با واقعیت بیرونی هماهنگ شود.

پس **دو فرایند تغییر** وجود دارد. زمانی که ذهن با واقعیت بیرونی مواجه میشود که در تعارض با مفاهیم ذهنی هستند. یا باید مقاومت نشان دهد و داده های بیرونی را به گونه ای تغییر دهد که ساختارهای درونی همچنان مثل گذشته باقی بمانند یا اینکه واقعیت بیرونی را بپذیرد و به تغییر در مفاهیم درون ذهنی پردازد.

البته پیازه این تعابیر را در رابطه با کودک بکار میبرد و معتقد بود در مراحل ابتدایی رشد بیشتر همگون سازی فعال است و با رشد کودک و رسیدن به سنین بالاتر فرایند انطباق بیشتر فعال میشود. او این مفاهیم را در سیر رشد شناختی که برای آن مراحل را در نظر گرفت میدید.

اما ما میگوییم ممکن است شخصی حتی شصت یا هفتاد ساله باشد و هنوز با همگون سازی به چالش وجود دوگانگی بین تجربه محیطی و ساختار درون ذهنی جواب دهد.

اینجا نقش ویژگیهای شخصیتی برجسته میشود. همان خصلت های فکری. یعنی اگر فرد جزم اندیش نباشد و با ذهن باز پذیرای دیگر عقاید و نظرات باشد و منصفانه آنها را بررسی کند آمادگی دارد اگر ساختار ذهنی اش مشکل داشت دست به تغییر آن بزند اما اگر جزم اندیش و متعصب باشد با تمام قوا مقابله میکند و از مفاهیم ذهنی اش به اصطلاح پاسداری میکند.

مثلا فردی که صدام حسین را انسانی مومن و وطن پرست مفهوم سازی کرده وقتی خبر بمباران شیمیایی حلبچه منتشر می شود و گفته میشود به دستور صدام حسین این اتفاق افتاده فکر میکنید واکنش او چگونه خواهد بود؟ اگر در مرحله اسیمیلیشن مانده باشد هرگز برای ایجاد تغییر در مفاهیم ذهنی اش آمادگی ندارد او بدون اینکه بررسی دقیقی انجام بدهد یا خبر را تکذیب میکند، یا میگوید کردها خیانت کردند و آنچه اتفاق افتاده حقشان بوده است. خلاصه برای حراست از مفاهیم ذهنی اش دست به دخل و تصرف در داده ها و

واقعیت های بیرونی میزند. در مبحث موانع درونی تفکر نقادانه ما این ویژگی را در زمره موانع تفکر نقادانه بحث می کنیم.

سومین ویژگی که میتوانیم برای مفاهیم ذهنی ذکر کنیم این است که مفاهیم ذهنی برای افرادی که به یک زبان مشترک حرف میزنند و ظاهراً از واژگان یا لیبل های یکسانی استفاده میکنند یکسان نیست. توجه به این مسئله بسیار حائز اهمیت است.

آیا فکر میکنید معنای **آزادی**، **عقل** یا **حریم خصوصی** در ذهن من و شما یکی است؟ ما باید متوجه این مسئله باشیم که به صرف اینکه ما از زبان مشترکی برای صحبت کردن استفاده میکنیم و در ظاهر از کانسپت ها یا لیبل های یکسانی استفاده میکنیم این اصلاً به این معنی نیست که برداشت و منظور یکسانی از این مفاهیم داشته باشیم. باید دقت داشته باشیم که مفاهیم ذهنی در ذهن افراد مختلف متفاوت مفهوم سازی میشوند. وقتی یک رهبر مذهبی میگوید **آزادی** این مفهوم بسیار متفاوت است با مفهوم **آزادی** در ذهن یک هنرمند یا یک فرد آزادیخواه. اینجاست که استفاده از لیبل های زبان افراد را دچار گرفتاری میکند.

ویژگی چهارم که میتوانیم برای مفاهیم ذهنی ذکر کنیم این است که مفاهیم ذهنی به شکلی **نظام مند و سیستماتیک** در ذهن قرار میگیرند نه به شکلی تصادفی مثل قرار گرفتن مهره هایی که به داخل یک کیسه ریخته میشوند.

این مفاهیم شبکه معناداری را در ذهن تشکیل می دهند و مجموعه کانسپت ها یک **frame of reference** را میسازد. دلیل اینکه گفته می شود **شبکه معنا دار** این است که مفاهیم ذهنی باید با یکدیگر سازگاری داشته باشند.

مثلاً اگر در ذهن فردی این ایده وارد شود که دین اسلام مفهومی ارزشمند است و از طرفی آمریکا دشمن دین اسلام مفهوم سازی شود سپس کینه و دشمنی نسبت به آمریکا ایجاد می شود. تغییر در مفهوم ذهنی آمریکا سبب تغییر در نگرش فرد میشود و این مفهوم از لیست مفاهیم مورد نفرت خارج میشود.

خب پس از برشمردن این پنج ویژگی از شما میخواهم بیشتر به مفاهیم ذهن خودتان دقت کنید و سعی کنید با کنار گذاشتن تعصب و با ذهنی نقاد به مطالعه و بررسی بیشتر بپردازید تا بتوانید تا آنجا که ممکن است مفاهیم ذهنی خودتان را به واقعیت نزدیک کنید.

مثلا یکی از چهره های تاریخ ایران رضا شاه است. هر یک از ما متناسب با محیطی که در آن قرار داشته ایم و برنامه هایی که دیده ایم یا کتابهایی که خواندیم یک کانسپت برای این شخصیت ساختیم. خودتان میتوانید ببینید که از یک شخصیت واحد چه تعداد کانسپت های بیشماری که ساخته نشده است. حالا کدامیک مبتنی بر واقعیت است یا نزدیک به واقعیت است این نیاز به مطالعه و بررسی با در اختیار داشتن یک ذهن نقاد دارد. داشتن دو چیز اینجا حیاتی است یکی اطلاعات صحیح و دوم ذهن نقاد.

آنچه ما از شما میخواهیم این است که کانسپت های ذهن خودتان را مورد تامل قرار بدهید. به بررسی و مطالعه پردازید و کانسپتهایی که برای شما در گذشته ساخته شده را زیاد باور نداشته باشید.

اگر مفاهیم ذهنی خود را مورد بررسی دقیق قرار بدهیم. این کار کمک بسیار زیادی به اصلاح تفکر در ما میکند. البته اینکه ما چقدر آمادگی داریم تا این کار را انجام بدهیم به رشد شناختی مان هم بستگی دارد. اینکه ما در مرحله **همگون سازی assimilation** باشیم یا **انطباق accommodation** که این مفاهیم را توضیح دادیم.

در جلسه چهاردهم بحث بسیار مهم مفاهیم ذهنی را ادامه خواهیم داد.